

نقد و نظر درباره ی میرزا و نهضت جنگل

به قلم شادروان سید محمد مؤدب پور
قسمت نهم



شادروان سید محمد مؤدب پور

جواد تبریزی چنین آمده است: «قبل از اینکه عبدالله خان بهرامی موفق به دستگیری و کشف کمیته برآید نظمیة احسان الله خان و حاج علی اصغر تبریزی را که از تروریست های کمیته و تحت نظر عبدالفتح زاده اوامر کمیته را اجرا می نمودند دستگیر و زندانی کرد.

در صفحه ۹۰ کتاب اسرار تاریخی کمیته مجازات نوشته جواد تبریزی چنین می خوانیم: «عبدالله خان بهرامی رییس نظمیة به وصول نامه کمیته مجازات دستگیرشدگان را آزاد و بدین ترتیب کمیته مجازات موفق می شود دو تن از افراد مؤثر و فعال خود را «احسان الله خان و علی اصغر تبریزی» از زندان آزاد سازد».

سپس در صفحه ۹۴ همین کتاب می خوانیم: «ساعداالدوله یکی از فرزندان سپه سالار با احسان الله خان که از تروریست های کمیته مجازات بود همکاری نزدیک و رابطه داشت».

و در صفحه ۹۶ کتاب اسرار تاریخی کمیته مجازات تألیف جواد تبریزی چنین آمده است: «ساعداالدوله سال ها در اروپا بسر می برد تا اینکه ضیاء الدین طباطبایی کودتا کرد. او از اروپا به قزوین وارد شد و چون پدرش سپهسالار به دستور سید ضیاء توقیف شده بود لذا او را به بغداد که در تصرف انگلیسی ها بود تبعید نمودند و او چند ماه بعد از بغداد فرار نموده و از بیراهه خود را به رشت رسانید و با احسان الله خان در آنجا تماس گرفته و نقشه گرفتن تهران را طرح ریزی نمودند» در صفحه ۹۸ چنین می خوانیم: «سرتیپ فضل الله خان «بصیر لشکران روز و سپهبد زاهدی بعدی» با قوای کجوری ها و احسان الله خان حمله برده و او را وادار به عقب نشینی نمود. احسان الله خان راه روسیه را در پیش گرفت و خود را به بندر انزلی رسانید. بعد از مدتی کوتاه که قوای میرزا کوچک خان بوسیله سردار سپه تارومار گردید روس های بلشویک نیز به موجب قرار داد ۱۹۲۱ میلادی با ایران کنار

در کتاب اسرار تاریخی کمیته مجازات نوشته ی جواد تبریزی صفحه ۵۴ در رابطه با ترور میرزا محسن مجتهد می خوانیم: «ما امروز به درب خانه میرزا محسن رفتیم و تحقیق کردیم. معلوم شد از منزل خارج شده است. قبلاً در محل مقداری عرق نوشیدیم و سپس من (حسین خان الله) به اتفاق احسان الله خان در کمال جلدی و چالاکی حرکت کردیم و حاج علی عسکر هم به دنبال ما آمد تا رسیدیم به جلوی خوان مسجد شاه که میرزا محسن سوار بر الاغ در معیت جمعی از مریدانش در حرکت بود. پس از عبور از مسجد شاه خارج شده در سه راه به آقای میرزا محسن مجتهد برخورد کردیم. احسان الله خان یواشکی از من سوال کرد: بزنم؟ من به او جواب مثبت دادم و اسلحه برونیک را بیرون آوردم و شلیک کردم. تیر اول خارج نشد من تا فشنگ را از برونیک خارج کنم احسان الله خان از پشت سر من میرزا محسن را هدف گلوله قرار داد و من هم به دنبال او تیری خالی کردم و برگشتم. دیدم احسان الله خان در حرکت است».

این همان احسان الله خان کمونیست است که در رشت مرحوم حاج علی مجتهد فومنی را ترور می کند و قصد ترور میرزا کوچک خان را هم داشت که فخرایی از این آدم مست شرایخوار و قاتل دو مجتهد رشت و تهران، او را انقلابی می خواند. در صفحه ۵۴ کتاب کمیته مجازات می خوانیم «در همین مواقع میرزا عبدالحسین خان شفائی پسر «شفاء الملک» که سرپرستی تروریست های میرزا محسن مجتهد را برعهده داشت برای ملاقات احسان الله خان به خانه معتصم الملک آمد».

در صفحه ۵۶ می خوانیم شبی در بالای پشت بام خوابیده بودم «عمادالکتاب» احسان الله خان در حال مستی وارد شد و گفت: مهدی خان همشیره زاده حسین خان الله ما را لو داد و اسامی ما را به یکی از مفتشین نظمیة فاش کرده است». در صفحه ۸۷ کتاب اسرار تاریخی کمیته مجازات تألیف

آمده و امتیازاتی به ما دادند. احسان الله خان با عده ای به بادکوبه مراجعت نموده و تامدتی که در روس بود با حقوق ناچیزی امرار معاش می کرد».

ملت های جهان اسلام اگر موفق شوند که جلوی تروریست های سیاسی را بگیرند و با جذب نیروهای مسلمان و جوان، مبارزه فکری شدیدی را بر علیه افکار چپ و راست بوجود آورند از شانناژهای سیاسی و تهدیدات نظامی و جنگ های چریکی و پارتیزانی آنان وحشت نکنند و تکیه بر خداوند و زنده نمودن جهاد و تبعیت از ولایت فقیه و حضور در مساجد بهترین دموکراسیول سیاسی هر روزه مسلمین است. قادر خواهیم بود در مقابل تهاجم داخلی و احیاناً هجوم نظامی ابرقدرت ها مقاومت کنیم.

امید ما را از روشنفکران غربی و شرقی قطع کرده با روشنفکران فداکار و داخلی و تحصیل کردگان آزاده خارجی که برای معرفی اسلام و فرهنگ انقلاب اسلامی برپایه درست انتقال فرهنگ عدالت محوری برای تضعیف تبعیض و تفرقهء خاموش می تواند مؤثر باشد.

همچنان که در داخل ایران فرزندان سرفراز اسلام و ایران از مرز ۱۷۰۰ کیلومتری جنگی دفاع کرده اند.

در رابطه با قطع امید از روشنفکران داخلی به نظر دکتر پرویز ناتل خانلری وزیر آموزش و پرورش کابینه اسداله علم در واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ چنین بیان می کند که از روی دست نوشته خودش برای شما نقل می کنم. «دکتر خانلری: این طور که بنده دیدم طبقه روشنفکر سخت عصبانی است و بر علیه دولت است و می گویند چرا دولت سستی می کند و اقدام شدید نمی کند.

مطلب دیگر اینکه شترسواری دولا دولا نمی شود. تصمیم قاطع باید گرفت اگر سست بگیریم مملکت از میان می رود. ما تصمیم قاطع باید بگیریم. ما وقتی یک ستون دوم عملی کرد او را تعقیب می کنیم. بهر صورت حکومت نظامی ضرورت کامل دارد و بسیار شدید باید عمل کرد»

خدا رحمت کند مرحوم زنده یاد جلال آل احمد را که در غرب زدگی ندانستم که چرا این جمله را در حق روحانیون گفتند: «روحانیون هم تاری بدور خود تنیده است که پانصد سال زمان لازم است تا از این پیله خارج شود» باید گفت: آن تاری که دیدی به صورت پیله ابریشم به دور روحانیون تنیده شده بود هم از لعاب دهان روشنفکران غربی وهم شرقی بوده است که کم و بیش خودت هم فریفته آنان شده بودی!! (از سال های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴) تحت عنوان مدیریت جریده های «مردم» و «بشر» جناب کمونیست ها مشغول بود. رجوع شود به کتاب حدیث انقلاب شمس آل احمد).

حال به سخنان جاوید حضرت امام هم در رابطه با ۱۵ خرداد توجه کنیم که در دوم ماه ذیحجه سال ۱۳۸۳ بیان فرمودند:

«خودشان هم گفتند که ۱۵ خرداد ننگ بود. لیکن نکته را نگفتند، من نکته را می گویم: ننگ بود چون مسلسل ها را، تانک ها را، توپ ها را، تفنگ ها را از مال این ملت فقیر به دست آوردند و بر روی این ملت فقیر گشودند»

می بینیم تفاوت ره از کجا تا به کجاست، به قول حافظ:

یکی از عقل می بالد یکی طامات می بافد

بیا کاین داوری ها را به پیش داور اندازیم بعد از این که روشنفکران غرب زده و شرق زده در دوم فروردین سال ۱۳۴۲ که همزمان با شهادت امام صادق علیه السلام بوده استخوان اهل علم و طلاب را در مدرسه فیضیه ای که هزاران میرزا کوچک خان



میرزا کوچک خان جنگلی - مبارز ضد استعمار روس و انگلیس

ت ح و ی ل

داده که دانشگاه های ما کمتر دادند، به توجیه می نشینند و حجت الاسلام سید یونس رودباری گیلانی این طلبه جوان در خط انقلاب اولین شهید انقلاب اسلامی قلمداد می شود و رادیو مسکو کمونیست ها هم صدا با کمونیست های داخلی کلمات مستهجن به امام بزرگوار نسبت می دهند.

از هیچ اهانتی در داخل نسبت به اهل علم فروگذار نمی کنند از آنجا که امام بزرگوار در اعلامیه ۱۳۴۲/۲/۱۱ چنین می فرمایند: «جرم ما حمایت از اسلام و استقلال ایران است. ما برای این همه اهانت شده و می شویم. ما در انتظار حبس و زجر و اعدام نشسته ایم. بگذار دستگاه جبار هر عمل غیرانسانی که می خواهد بکند. دست و پای جوانان ما را بشکند، مریض های ما را از مریض خانه بیرون کند، ما را تهدید به قتل و هتک اعراض کند مدارس علم و دین را خراب کند. کبوتران حرم اسلام را از آشیانه خود آواره کند»

ملت ایران به چنان سیه روزی افتادند که شرق و غرب و چپ و راست داخلی به کمک چکمه پوشان پهلوی و تبلیغات جهانی صهیونیست، امپریالیست و کمونیست همه به یکباره به جنگ قم و علماء و مذهب برخاستند تا اهل مذهب را از بین ببرند.

چنانچه در ۱۵ خرداد بیش از ۱۵ هزار نفر انسان های مسلمان به شهادت رسیده که کثیری از آن ها هنوز معلوم نیست کجا و کدام چاله و قبرستان متروکه دفن شدند. یعنی همان کاری را که بعثی ها در هویزه و بستان و غرب کردند و همان کار وحشیانه ای را که احزاب برادر دمکرات و کومله و روزگاری در کردستان با حزب الله ما کردند و همان عملی را که منافقین در داخل بر علیه انقلاب اسلامی ایران و نیروهای عظیم القدر انقلاب نمودند و آخر کلام این که همان کارهای وحشیانه کمونیست های صدر کمونیستی در گیلان نمودند. بازار را به آتش کشیدند و اموال مردم رشت به تاراج رفت، به نوامیس مردم رشت تجاوز کردند. علمای بزرگ گیلان چون حاج شیخ علی مجتهد فومنی را به شهادت رساندند. به مرحوم حسام الله دانش گیلانی در مسجد صفی رشت اهانت کردند. به مرحوم بحر العلوم رشتی تهمت بستند و برای ترور مرحوم حاج خمایی آیت الله مطلق آن روز گیلان ناموفق شدند.

آنچه را در این رابطه باید بدانیم باز سخنان همیشه جاوید رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی است که در دوم ماه ذی حجه سال ۱۳۸۳ ق. ه می فرمایند: «آخوندها با این سیه روزی ها که نصیب این مملکت است، مخالفند. علمای

اعلم با این زدن ها، کشتن ها، قلداری ها و دیکتاتوری ها مخالفند. این کهنه پرستی است!»

روحانیون از ابتدا جان برکف در همه جا و در همه کشورهای اسلامی نقش اول را داشتند و دارند. شکی نیست. در الجزایر و لیبی و در عراق و ایران و گیلان و هندوستان و پاکستان و سودان و خلاصه همه جا سر راه استعمار و استبداد بودند و در این رابطه باز به سخنان حضرت امام خمینی و فریاد خدائیش توجه کنیم که می فرماید: «من از آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی اینجاست. باید این مملکت را از این گرفتاری نجات داد» در روز ۲۱ فروردین سال ۴۳ فرمودند»

با توجه به دقت نظر و حوصله کافی مرحوم فخرایی که در بررسی مسایل روز و نگاشتن ماهرانه ایشان در تألیفات خود مثل کتاب (سردار جنگل) و کتاب: «گیلان در جنبش مشروطیت» از ایشان سراغ داریم جای تعجب است که چطور به علت مخالفت مرحوم آیت الله شیخ فضل اله نوری و آیت الله ملامحمد خمایی و دیگر علمایی که با استبداد موافق و مشروطه مخالف بودند اشاره نرمود! که علت این مخالفت به دو طایفه انگلیسی و روسی نوظهور در ایران به نام بابت و کمونیست بوده است که امروز هم انقلاب اسلامی ایرانی با این دو طایفه مخالف و در آینده هم مخالف خواهند بود. فرقی نمی کند که این مخالف طلبه ای بزرگ وار و یا مجتهد عظیم القدر باشد و یا مسلمانی که پایبند به احکام اسلامی باشد با این دو طایفه مخالفت خواهد نمود و مرحوم فخرایی عنایت داشت که برخلاف کشورهای غربی در ایران اولین حزبی که در ایران قد علم نمود حزب سوسیالیست بود که با داس و چکش لینینیست ها به میدان ایران آمدند.

در این باره خوب است به اسناد موجود نظر شود که در نشریه شماره ۱۲ مجموع متون و اسناد تاریخی کتاب ۱۱ قاجاریه به کوشش: هما رضوانی تحت نام «لوايح آقا شیخ فضل الله نوری در دسترس است، اشاره کنیم: در صفحه ۲۸ چنین آمده است: «... و دیگر به رأی العین همه دیده ایم و می بینیم

که از بدو افتتاح این مجلس جماعت، لاقید، لاابالی، لامذهب از کسانی که سابقاً معروف بابایی بودن، بوده اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخش افتاده اند، چه سنگ هاست که به سینه می زنند و چه جنگ هاست که با خلق خدای می کنند!» و در صفحه ۲۹ چنین آمده است «... در چه هرزگی ها و بی باکی ها از کجا به کجا رسیده است. هیچ وقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد؟! و هیچ وقت دیده بودید که یهودی علی الروس دختر مسلمان را کشیده باشد؟!» و بعد از چند سطر چنین می خوانیم: «و هیچ شنیده بودید که در این یک هزار و سیصد و چند سال که از عمر اسلام آید الله انصاره گذاشته است صورت یکی از مجددین اسلام را که در عداد کلینی و اعلم الهدی و محقق و شهیدین شمرده می شود به شکل حیوانی بارکش کشیده و تشهیر کرده باشند» یادآوری داستان «نوز» بلژیکی و اخراج این خائن را از تهران به انزلی که مردم غیرتمند این شهر قصد کشتن وی را داشتند در همین کتاب می خوانیم یکی از ماجراهایی است که صدق گفتار شهید نوری در آن گویا است و در صفحه ۳۰ کتاب لوايح مرحوم شیخ نوری این طور می خوانیم «در این عصر ما فرقه ها پیدا شده اند که منکر ادیان و حقوق و حدود هستند. این فرقه مستحدثه را بر حسب تفاوت اغراض اسم های مختلف است «انارشیست» «نهیست» «سوسیالیست» «ناتورالیست» «بابت» و این ها یک نحو چالاکي و تردستی در اشاره فساد و فتنه دارند» و در صفحه ۳۱ می خوانیم: «سالهاست که دو دسته اخیر از این ها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند. یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه طبیعیه. این دو فرقه لفظاً مخالف لبا متفق هستند و مقصد صمیمی آن ها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است. یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت» این اوقات این دو فرقه از سوء القضا هر دو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمان ها وارد و متصرف شده اند»

بعد از چند سطر این طور ادامه می دهند «و در تنزیه مجلس شورا از این دو فرقه جداً ایستاده اند به توفیق الهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و مال دریغ نخواهند داشت»

در صفحه ۳۲ به این سطور نظر کنیم که می گویند: «این که تولد این نتایج سوء از دخالت دو دسته دشمنان دین و دولت که بابیه و طبیعیه هستند، شده است»

بعد ادامه می دهد: «این که مطبوعات مطلق از اوست یعنی هر چه راه کس چاپ کرد احدی را حق چون و چرا نیست. این قانون با شریعت ما نمی سازد. لهذا علمای عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند. زیرا که نشر کتاب ضلال و اشاعه فحشادر دین اسلام ممنوع است»

اگر بناست که علما شناخته شوند باید از قول و تقریرات خودشان با آن ها معرفت پیدا کرد و اگر بناست که با استناد به این رهنمودهای پیغمبرگونه مرحوم نوری و خمایی و دیگر علمای مخالف مشروطه اتهام استبداد به آن ها زده شود پیداست که غرض ورزی محض است و در این صورت نعوذ بالله همه اولیا و ابرار مستبد هستند. چه تمام مطالب مورد بحث فوق تا به امروز هم از نظر علمای امامیه شهید الله امر هم حرام است و در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم که به توشیح حضرت امام خمینی و علمای حاضر در خبرگان رسیده است ممنوع شده است و مهمتر این که کثیری از تحصیل کرده های امروز شاید به واژه نهیلیست و انارشیست و امثال این ها وارد و کاملاً آشنا نباشند ولی آن مرحوم مغفوره را باید آشنا به اندیشه های فکری روز شمرد که به جنگ با آن ها برخاسته بود.

در رابطه با بهایی ها کیست که نداند چک امضاء شده سفید و بدون ذکر مبلغ حبیب الکانیان صهیونیست و بهایی و ثابت پاسال در هواپیمای محمدرضا پهلوی دوم از رم به تهران حمایت بی دریغ این طایفه را نسبت به این خاندان انگلیسی حکایت می کند.

ادامه...